

تمهيلات

عين القضاة همداني

بر اساس نسخه عفيف عسيران
به همراه ترجمه آیات، احادیث و عبارات عربی متن کتاب

به اهتمام
زهرا عسلی

تمهیدات

عين القضاة همدانی

بر اساس نسخه عقیف عسیران
به همراه ترجمه آیات، احادیث و عبارات عربی متن کتاب

به اهتمام
زهرا عسلی



انتشارات لوح فکر

تهران ۱۳۹۷



تمهیدات

براساس نسخه عقیف عسیران
به همراه ترجمه آیات، احادیث و عبارات عربی متن کتاب

عین القضاة همدانی

به اهتمام: زهرا عسلی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عصر مردم

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹ - ۷۹ - ۸۵۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

«تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است»

تلفن: ۷۷۹۲۲۰۵۶ (۰۲۱) ایمیل: info@lfp.ir

نشانی: نارمک، خیابان گلستان، خیابان شهید نادری، پلاک ۷۶.



WWW.LFP.IR

به آن عزیزگانه،
که همه شوق رفتنم از محبت اوست ...



فهرست مطالب

سخنی با خوانندگان	۹
زندگینامه عین القضات همدانی	۱۳
تمهید اصل اول: علم مکتسب و علم لدنی	۲۵
تمهید اصل ثانی: شرط‌های سالک در راه خدا	۴۹
تمهید اصل ثالث: آدمیان بر سه گونه فطرت آفریده شده‌اند	۶۵
تمهید اصل رابع: خود را بشناس تا خدا را بشناسی	۸۳
تمهید اصل خامس: شرح ارکان پنجگانه اسلام	۹۳
تمهید اصل ششم: حقیقت و حالات عشق	۱۲۵
تمهید اصل هفتم: حقیقت روح و دل	۱۵۷
تمهید اصل ثامن: اسرار قرآن و حکمت خلقت انسان	۱۷۹
تمهید اصل نهم: بیان حقیقت ایمان و کفر	۲۱۱
تمهید اصل دهم: اصل و حقیقت آسمان و زمین نور محمد (ص) و ابلیس آمد	۲۴۹
فهرست اعلام. آیات قرآن	۳۴۱
فهرست اعلام. احادیث	۳۶۱
فهرست اعلام. اقوال بزرگان	۳۷۲
فهرست اعلام. شخصیت‌ها	۳۷۷
منابع و مأخذ	۳۸۱

هو و به نستعين

سخنی با خوانندگان

کتاب تمهیدات^۱ یکی از گنجینه‌های ادب فارسی در زمینه عرفان اسلامی است که توسط ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الهمدانی ملقب به عین القضاة (۵۲۵-۴۹۲ هـ.ق) در سال ۵۲۱ هجری قمری به رشته تحریر درآمده است.

اگرچه این کتاب را قبلاً آقای عقیف عسیران به همراه مقدمه، تصحیح، تحشیه و تعلیق به چاپ رسانده بودند، لیکن به علت تعدد آیات، احادیث، و عبارات عربی در متن کتاب فهم آن برای کسانی که با زبان عربی آشنایی ندارند قدری مشکل به نظر می‌رسید. لذا بر آن شدم که با استعانت از خداوند متعال ترجمه این عبارات را بیابم و در اختیار خوانندگان قرار دهم. باشد که سبب دعای خیری شود و از آنچه نصیب این عزیزان گردیده رایحه‌ای هم به مشام جان این حقیر رسد. کتاب تمهیدات حاوی لطائف و حقایق عظیمی است که بی‌شک جز به مدد عنایات ربانی و قوف بر آن امکان‌پذیر نخواهد بود. انشاءالله که خداوند توفیق مطالعه و تفکر در چنین آثار جاودانی و کلمات آسمانی را که حقیقتاً ثروت معنوی آدمی به شمار می‌روند، کرامت بفرماید و ما را در پناه الطاف خویش به بهترین وجه هدایت نماید.

۱. تمهیدات [یا تمهید] جمع واژه تمهید به معنی مقدمه، درآمد و هموار کردن است.

این تحقیق در باب ترجمه عبارات عربی و آماده سازی آن برای چاپ در سال ۱۳۸۹ انجام گردید. در آن زمان جوانی بیست و چند ساله بودم و با ذوق و شوقی فراوان به انجام آن مبادرت ورزیدم. در این هشت سال به ناشران متعددی مراجعه کرده و اصلاحات پیشنهادی هریک را انجام دادم، لیکن در مراحل پایانی هریک به بهانه ای از چاپ آن سرباز زدند. به هر حال پس از چند سال بالاخره به لطف و کرم حق تعالی کتاب به چاپ رسید. امید است که برای طالبان علم و معرفت مفید واقع گردد.

در متن کتاب تصحیح جدیدی براساس نسخ خطی انجام نشده، تنها برای سهولت در خواندن رسم الخط آن طبق رسم الخط امروزی اصلاح گردیده است. برای مثال کلماتی مانند «ترا» به «تورا» و «اینست» به «این است» و کلماتی از این دست در حروف چینی تغییر یافته اند. هم چنین در هر صفحه عبارات عربی در متن کتاب علامت گذاری شده و در پانویس ترجمه آن عبارت به همراه ذکر منبع، سوره و شماره آیه و سایر اطلاعات تکمیلی آورده شده است. در برخی قسمت ها از متن اصلی فقط بخشی از آیه یا حدیث قید شده، که در پانویس متن کامل آن نیز ذکر گردیده و با علامت ❖ مشخص شده است. برخی از عبارات نیز از اقوال بزرگان طریقت هستند که با علامت ❷ در پانویس به طور مختصر به معرفی آنان پرداخته شده است. در ترجمه آیات قرآن از دو ترجمه آقای محمد مهدی فولادوند و آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده که در پایان هر ترجمه با علامت (ف) و (م) مشخص گردیده است. در بخش پایانی کتاب نیز که مربوط به فهرست آیات، احادیث و اقوال بزرگان می باشد، سعی شده متن آیات و احادیث به صورت کامل قید شود. برای مثال اگر در متن اصلی تمهیدات بخشی از یک آیه ذکر شده، در فهرست آیات متن کامل آن آیه آورده شده است.

بر خود واجب می دانم زحمات تمامی بزرگوارانی را که در تهیه و چاپ این کتاب بنده را همراهی نمودند، ارج نهم. قدردان زحمات و حمایت های همه جانبه پدر عزیزم، جناب آقای محمد عسلی، در زمینه آماده سازی و چاپ کتاب هستم. همچنین از جناب آقای پاشا دارابی، که بی شائبه در صفحه آرای و ویرایش مکرر کتاب در این چند سال زحمت کشیدند، صمیمانه تشکر می کنم. برای همه عزیزان از دریای کرم و فضل الهی سلامتی و بهترین احوال را خواستارم.

در پایان از خوانندگان گرامی تقاضا دارم چنانچه در این کتاب ایرادی مشاهده کردند، از طریق پست الکترونیک (zahra.asali85@gmail.com) بنده را مطلع فرمایند تا انشاءالله در چاپ‌های بعدی برطرف گردد.

و لا توفیق إلا بالله...

زهرا عسلی

تهران، پاییز ۱۳۹۷

زندگینامه عین القضاة همدانی

زندگی عین القضاة همچون زندگی دیگر شهیدان عشق چنان مکتوم و پنهان از دیده هاست، که کمتر می توان در باب کم و کیف آن صحبت به میان آورد. آنچه ظاهر است و عیان، چنانکه تذکره نویسان نوشته و یا محققان استنباط کرده اند، صورتی است بسیار ساده از زندگی بزرگ مردی که مانند همه ما روزی به دنیا آمد و روزی از دنیا رفت. آنچه از خواندن زندگینامه چنین افرادی عاید آدمی می شود، شاید تنها سرنخی است و مژده ای؛ که در صورت ظاهر این عزیزان هم بشری بودند چون ما که بر زمین راه می رفتند، نفس می کشیدند و غذا می خوردند، اما فضل الهی به آنان عزت بخشیده، تاج کرم را بر سرشان گذاشته و به نظر محبت در آنان نگریسته، پرتوی از عشق بر جانشان افکنده و چون در طلب بی قرار شدند، به دام بلا دچارشان ساخته تا در کوره آزمایش و ابتلا، زر خالص الهی را از وجودشان استخراج نماید، تا آنجا که از خود فانی شده و به هویت او بقا یابند؛ که او خود دیه عاشقان شهید است. باشد که بویی از این عشق به مشام جان ما نیز برسد.

آنچه در ادامه می آید شرح حال مختصری است که از کتاب خاصیت آینگی تألیف جناب آقای نجیب مایل هروی تلخیص شده است:

تمام مورخان او را اهل همدان شمرده اند و لقبش چنانکه در تمام تذکره های متصوفه ذکر شده

عین القضاات است. عین القضاات در حدود سال ۴۹۲ هجری قمری در خانه پدری قاضی، فقیه و صوفی مآب در همدان به دنیا آمد و عبدالله نام گرفت. گرچه اصلیت وی به میانه باز می‌گردد، لیکن زادگاهش همدان را بسیار دوست داشته و دوری از آن برایش دشوار بوده است، تا جایی که وقتی به اضطراب از همدان دور شده دوری از آن شهر را فراق اضطراری خوانده و به خاطر آن غمگین شده است. وی دوران کودکی و نوجوانی خود را در همدان با خوشی و در رفاه نسبی گذراند. از کودکی دارای هوش و ذکاوتی سرشار بود و مهم‌ترین کتب زمان خود را خوانده بود.

به درستی روشن نیست که او در چه سنی پدرش را از دست داد و آیا شغل پدری خود - قضاوت - را پی‌گرفت یا نه؛ اما آنچه مسلم است از کودکی با همسالان خود فرق داشت و در جوانی علمی چون تفسیر، حدیث، فقه و کلام خوانده بود. چنانکه از نگارش‌هایش در باب عرفان، فلسفه و ادبیات پیداست، وی در ۲۴ سالگی به مراتبی از علوم دست یافت که حیرت برانگیز بود. در همین دوره از زندگی با علم کلام آشنا شد و می‌پنداشت آگاهی از این امر می‌تواند او را از تقلید رهنانیده و به بصیرت برساند. اما نگارش‌های کلامی مقصود وی را برآورده نداشت و حتی نظر او را درباره اصول اعتقادی نیز دچار تردید و لغزش ساخت، تا آنجا که متحیر شد. شاید بتوان گفت این حیرت و سرگشتگی یکی از عوامل اساسی در گرایش وی به تصوف و معارف خانقاهی بود. او پس از آنکه به معرفت خانقاهی رسید به شدت علم کلام را رد کرد و آن را بدعت و ضلالت خواند. از همین دوره با آثار ابوحامد محمد غزالی آشنا شده و به مطالعه جدی نگارش‌های وی پرداخت. چهار سال را صرف مطالعه آثار محمد غزالی کرد و به گفته خودش از مولفات او نکته‌های بسیار آموخت، از سرگشتگی نجات یافت و به بصیرت رسید.

از آغاز جوانی در پی آن بود که تقلید از عقاید موروث را پشت سر بگذارد و به جاده حقیقت جویی و روشن‌بینی واقعی برسد. او گرچه به صراحت خود را شاگرد کتب غزالی معرفی می‌کند، اما پیرو سست و ساده‌ای نیست، چرا که در بعضی تألیفاتش به وضوح نظر غزالی را نقد کرده و محل تردید داشته است. شاید بتوان گفت اساسی‌ترین تفاوت در دیدگاه آن دو گرایش باطن عین القضاات به تصوف مستانه و عشق‌آمیز، و باطن محمد غزالی به تصوف خود آگاهانه و زاهدانه است. به هر حال پس از چهار سال مطالعه آثار حجت الاسلام محمد غزالی با وجود

اینکه روزنه‌هایی از معرفت خانقاهی بر دیدگانش روشن شد، به خیال اینکه به هدف رسیده یک سال تمام متوقف شد. در همین احوال که در حدود ۲۰ سالگی وی اتفاق افتاد، شیخ احمد غزالی به همدان سفر کرد و به دنبال ملاقات با او عین القضاات در فرصتی کوتاه - در حدود ۲۰ روز - در محضر شیخ احمد غزالی به پرواز در هوای هویت عرفانی پرداخت و مرید او گشت. خواجه احمد نیز شیفته این مرید مستعد و پخته گردید. ملاقات وی با احمد غزالی بزرگترین حادثه این مرحله زندگی و اساسی‌ترین محرک او برای تمام عمرش بود. روشن نیست که پس از این دیدار ملاقات دیگری هم اتفاق افتاده یا نه، اما پس از آن غزالی به زادگاهش بزرگشت، بلکه در قزوین سکنی گزید و تا پنج سال بعد در همان شهر زندگی کرد.

برخی دلیل اقامت وی در شهر قزوین را نزدیکی به همدان و عین القضاات دانسته‌اند. از آن پس عین القضاات به وسیله نامه از مرشد خود، احمد غزالی، سولاتی می‌کرد و حل مشکلاتش را خواستار بود. آنچه مراد و مرید را به هم پیوند می‌داد، نامه‌های عرفانی بود که قاضی به قزوین می‌فرستاد و غزالی به همدان، و بدین ترتیب دل‌بستگی و پایداری عجیبی نسبت به استاد خود پیدا کرد که تا آخر عمر او نیز ادامه داشت. خود عین القضاات گفته که صمیمیت عرفانی و پایه‌های عرفان مستانه را از غزالی به ارث برده است. جرأت و دلیری در سرشت او موج می‌زد، و گرچه طرح مباحث اسرارآمیز عرفانی از سوی او به روش منصور حلاج شباهت دارد، اما شاید بتوان گفت در حوزه عادت ستیزی و جدال با عادت پرستان و علمای عوام نظیری ندارد. احتمال می‌رود که این جرئت و دلیری را از توصیه‌های احمد غزالی آموخته باشد که به او نوشته بود: «ترس حصار ایمان است، پس حيله مگورخنه مجو...» همچنین از طریق احمد غزالی با گستره تصوف خراسان و پیران خراسانی آشنا شده بود چنانکه از نوشته‌های او نتیجه می‌شود، احمد غزالی تنها استاد و مرشد وی نبوده؛ او غیر از غزالی با ابوعبدالله محمد بن حمویه جوینی (د. ۵۳۰ هجری قمری) نیز مصاحبت داشته و با کتاب مشهور او - سلوة العارفين فی سيرة سيد المرسلين - آشنا بوده است. به هر حال توجه عین القضاات به بابزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و نقل و تفسیر سخنان مستانه و عشق‌آمیز آنان نه تنها تأثیر منقولات دو پیر خراسانی - احمد غزالی و محمد حمویه - را بر وی محقق می‌دارد، بلکه به تألیفات

او - خاصه تمهیدات و برخی نامه‌هایش - رنگی از تصوف خراسان بخشیده است. اندیشه عین القضاة علاوه بر تصوف خراسانی با سنت عرفانی پیران ولایت جبال - طاهر، فتنه و برکه - نیز جوشیده است. متأسفانه از احوال مشایخ مذکور هیچ اطلاع دقیقی در دسترس نیست و فقط اشارات عین القضاة است که نام آنان را در تاریخ تصوف نگاه داشته، جامی نیز در کتاب نفحات الانس از مکاتیب عین القضاة مختصری از احوال برکه نقل کرده است. عین القضاة فقط برکه را دیده بود و به او ارادت می‌ورزید و از طریق شناخت معرفت برکه و پیروان وی - طاهر و فتنه - آن سنت فکری عارفانه عاشقانه خود را به کمال رساند. شیخ برکه از اهالی همدان بوده و عین القضاة در مکتوبات خود درباره او چنین می‌نویسد: «یقین می‌دانم که اهل قرآن برکه رحمت الله اولی تراست که بود، اما من به یقین خود چه توانم کرد. مغرور بودن نمی‌توانم چون دیگران. ای دوست برکه رحمت الله مثلاً جز الحمد اعنی فاتحة الكتاب و سورتی چند از قرآن یاد ندارد و آن هم به شرط تواند خواند، و قال يقول نداند که چه بود، و اگر راست پرسى حدیث موزون به زبان همدانی هم نداند کرد؛ ولکن می‌دانم که قرآن او داند درست، و من نمی‌دانم الا بعضی از آن، و آن هم از راه تفسیر و غیر آن ندانستم، از راه خدمت او بدانستم.»

عین القضاة نزدیک به هفت سال به او ارادت می‌ورزید و مریدانه در محضر او می‌نشست. آموخته‌های وی در این مدت از خدمت شیخ برکه در سرگذشت و حیات عرفانی او اهمیت بسیاری دارد. آنچه بیش از همه در تألیفات او به چشم می‌خورد عشق است. چنانکه پس از مجالست ۲۰ روزه با احمد غزالی راه خود را باز یافت و به پیر عشق رسید که استاد حقیقی اوست و به گفته خودش هیچ شیخی از کمال او برخوردار نیست: «لا شیخ أبلغ من العشق». عشق به عنوان یکی از موضوعات اساسی عرفان اسلامی رکن اصلی فکری وی به شمار می‌رود، و به همین خاطر است که صوفیه از او با تعبیری چون شیخ العاشقین، سلطان العشاق و امثال آن یاد کرده‌اند. به اعتقاد او «... دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها فزون آید، هر که عشق ندارد مجنون و بی‌حاصل است، هر که عاشق نیست خودبین و پرکین باشد و خودرای بود، عاشقی بیخودی و بی‌راهی باشد...» در نظر او عشق مذهب مشترک بین خدا و انسان است. نگارش‌های وی حاکی از آن است که به تفسیر، حدیث، فقه، منطق، کلام، فلسفه، ریاضیات و ارقام هندی و

نیز بر ادبیات عربی و فارسی تسلط کافی داشته است. اما آنچه باعث سبقه او بر دیگر مفسران معاصرش می‌گشت، این بود که علاوه بر تفسیر ظاهری قرآن، تفسیر باطنی آن را نیز می‌دانست، پس عجیب نبود که مورد حسد واقع شود.

همان‌طور که از آثارش به خوبی پیداست، در سنین جوانی کتاب‌هایی نوشته، که افرادی که در وی به چشم حقارت می‌نگریستند حتی از خواندن و فهم آن عاجز بودند. به هر حال تحصیل علوم و سلوک مستانه و عاشقانه از وی جوانی ساخت که در سنین جوانی در همدان مجلس می‌گفت، و در اقلیمی از عرفان مستانه در خانقاه با جمعی از مریدان روزگار می‌گذرانید. گرچه سلطه فقها و متعصبان زبان می‌برید و گلو می‌درید، او با شهامت می‌نوشت و خصوصی‌ترین تجربیات عرفانی خویش را - حتی تجربه‌هایی که دیگر مشایخ صوفیه آن‌ها را جزء اسرار می‌دانستند - بازگو می‌کرد. و این همه در حالی بود که او هنوز به مرحله میانسالی و حتی به ۳۰ سالگی نرسیده بود. ولیکن شهره شهر شده و مردم دیدار او را نوعی عبادت می‌پنداشتند و به زیارتش می‌رفتند. از آنجا که عزیزالدین مستوفی اصفهانی - وزیر سلطان محمود ملک‌شاه سلجوقی - به وی ارادت داشت، عین القضاات با بی‌پروایی و آزادی هر چه می‌خواست می‌گفت، و هیچ کس بر وی خرده نمی‌گرفت، تا اینکه در سال ۵۲۵ هجری قمری، در حالی که او ۳۳ ساله بود، دگرگونی‌هایی در اوضاع سیاسی همدان اتفاق افتاد که جایگاه عرفانی اجتماعی عین القضاات را مورد تهدید قرار داد، و عزیزالدین مستوفی بر اثر دسیسه‌های ابوالقاسم قوام الدین درگزینی به حبس افتاد و به قتل رسید.

عین القضاات نیز که در اثر دوستی عزیزالدین مستوفی با قوام الدین درگزینی مخالفت داشت، مورد مؤاخذه و غضب وزیر جدید واقع شد. از سوی دیگر چند سال قبل از این دگرگونی‌های سیاسی، ظاهراً علمای عوام و پیروان آنان عین القضاات را به بی‌دینی و دعوی خدایی کردن متهم کرده و حتی به قتل او فتوا داده بودند، اما با حمایتی که مریدان و هواخواهان دیوانی از او می‌کردند، ادعای آنان به جایی نرسیده بود. این موضوع در سال ۵۲۵ هجری قمری مجدداً مورد تفتیش علما قرار گرفت و با بهره‌گیری از فضای آشفته سیاسی علمای عوام به تهیه اتهام نامه‌ای علیه عین القضاات برانگیخته شدند. آنان بر اساس رساله‌ای که وی در ۲۰ سالگی نگاشته

بود، پاره‌هایی از عبارات را از بافت معنای آنها جدا کردند و چندین اتهام را براو وارد دیدند، و در توطئه‌ای که علیه او صورت گرفت، جنبه‌های سیاسی و فرهنگی دست به دست هم دادند و عین‌القضات را دست بسته روانه بغداد نمودند. اگرچه ابوالقاسم درگزینی با قضاوتی بسیار عجولانه و ظالمانه او را دربند کرد، اما ظاهراً نتوانست به ریختن خون وی فرمان دهد. بنابراین او را به زندان بغداد فرستاد تا فتوایی استوار و مردم پسند برای قتل او به دست آورد. عین‌القضات در ۳۳ سالگی در زندان بغداد بود. اگرچه مدت زمان آن مشخص نیست، اما مسلم است که زیاد در آنجا نمانده و در همین مدت کم نیز مضطرب بوده، چراکه جوان بود و حوادثی از این دست ندیده بود. بدون شک حبس برای جوانی چنان رقیق و حساس از مرگ رنج‌آورتر بود. رنج غربت در زندان وی را برآن داشت تا رساله‌ای در دفاع از خود بنویسد، و نام آن را با این غربت پیوند زند: شکوی الغریب. بی‌گمان در زندان بغداد او را شکنجه می‌دادند و با سخنان بیهوده روح او را می‌آزردند. به همین جهت جوان دریادل و شجاعی چون او که تا آن زمان عمیق‌ترین تجربه‌های عرفانی خود را نشان می‌داد و کوبنده‌ترین نقدهای سیاسی و اجتماعی را بر زبان می‌راند، در این هنگام احساس عجز و ناتوانی کرد، تا جایی که نوشت: «در نگاشتن آن رساله (زبدۃ الحقایق) خوشنمایی در حیات و طلب آموزش در ممات از خواننده می‌خواستم، و اگر به خاطر می‌رسید که این بدبختی‌ها را در پی خواهد داشت، هرگز به تصنیف آن اقدام نمی‌کردم.»

البته نظیر این تعبیر در هیچ یک از نگارش‌های او دیده نمی‌شود، و بارها به صراحت گفته «می‌گویم، هرچه بادا باد!» به هر حال وی در رساله‌ای که در دفاع از خود نوشت، نخست اتهامات علمای همدان را پاسخ گفت، و برای روشن کردن منظور خود به طور خلاصه تاریخچه‌ای از تصوف اسلامی ارائه داد. در میان عارفان و خانقاهیان عین‌القضات بیش از بقیه بر عالمان ظاهری هجوم برده و از همه جسورتر می‌نماید. او همواره از دست علمای ظاهر نالیده که اگر سخن می‌گویند آنان او را مدعی نبوت می‌دانند، و اگر خاموش می‌ماند سکوتش را به مثابه اعترافی تلقی می‌کنند بر زندقه و کفر وی! خود وی وقوف داشت که درک سخنانش برای عادت پرستان دشوار و از حوصله آنان خارج بود، با این همه از گفتن سخنانی که ظاهر آنها بوی کفر می‌داد اجتناب نمی‌کرد، و با شهامت تجربه‌هایش را با دیگر صوفیان در میان می‌گذاشت.

او معتقد بود رموز تصوف را تنها صوفیان حقیقی درک می‌کنند، و اگر غیر صوفی بخواهد به دیده‌ی عیب‌جویی و انکار به ظاهر سخنان آنان بنگرد، می‌تواند انتقادات فراوانی بر آنان وارد آورد. با وجود احساس تنهایی در چنین فتنه‌ای او هرگز از اخلاق عرفانی فاصله نگرفت، و حتی آنان را که علیه او توطئه کرده بودند دشمن خطاب نکرد، بلکه در مورد آنان به نسبت «حسادت» اکتفا کرد. حاسدانی که هرچند به ظاهر او را متهم داشتند اما در نهان آرزوی چون او بودن می‌کردند! بالاخره شب چهارشنبه ششم جمادی الاخر سال ۵۲۵ هجری قمری عین‌القضاات را به دستور ابوالقاسم درگزینی به سرعت به همدان بازگردانده و به دار آویختند. گفته‌اند که چون به پای چوبه‌دار رسید، آن را در آغوش کشیده و این آیه را بر خواند:

«و سیعلم الذین ظلموا آی منقلب ینقلبون» (شعرا ۲۲۷) [و ستمگران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز خواهند گشت].

او را شب هنگام به دار آویختند، سپس پوست از تنش کشیدند و در بوریای آلوده به نفت پیچیده سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند. با توجه به اشارات متعدد قاضی مبتنی بر شهادت خواهی وی، بعدها قصه‌ای در خانقاه‌ها عنوان شد که این فاجعه از سوی خود او قابل پیش‌بینی بوده و این دو بیت را از زبان وی آورده‌اند:

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم	آن هم به سه چیز کم‌بها خواسته‌ایم
گر دوست همان کند که ما خواسته‌ایم	ما آتش و نفت و بوریای خواسته‌ایم

گویند وزیر درگزینی جسد را ناپدید کرد تا در صحنه همدان برای عین‌القضاات مزاری نیز باقی نماند...

ای جوانمرد می‌دان که این بیان که نوشته آمد کلید گنج معرفت است که به دست تو دادم؛ شکر حق تعالی بگزار که اسراری که هزار سال است تا در حجاب عزت محتجب بود، در روزگار تو به صحرا افتاد و درهای گرانمایه که اندر هزار سال است که در قعر بحر غیرت است، در روزگار تو به من یزید عرض فرستادند؛ برخوان و بدان.

عین القضاة همدانی

(۱) وَ بِهِ نَسْتَعِينُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ لَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ،
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ عَلَى أَصْحَابِهِ رِضْوَانُ
اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ.^۱

جمعی دوستان درخواستند که از بهر ایشان سخنی چند درج کرده شود که فایده روزگار در
آن بود. ملتمس ایشان مبذول داشته آمد، و این کتاب به زبده الحقایق فی کشف الدقایق برده
تمهید تمام کرده شد تا خوانندگان را فایده بود.

۱. و از او یاری می‌جوییم. سپاس مخصوص الله است پروردگار جهانیان و عاقبت از آن پرهیزگاران است و
دشمنی نیست مگر بر ظالمان و سلام و صلوات بر بهترین خلق او محمد و همگی خاندان پاکیزه و طاهر او و بر
اصحاب او که خدای تعالی از آنان راضی باد.



تمهید اصل اول



«فرق علم مکتسب با علم لدنی»

(۲) بدان که در حق صورت بینان و ظاهر جویان بامصطفی - صلعم - خطاب این آمد:

«وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱ ای عزیز می گویم: مگر این آیت در قرآن نخوانده ای و یا نشنیده ای که «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؟^۲ محمد را نور می خواند، و قرآن را که کلام خداست نور می خواند که «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»^۳ تواز قرآن حروف سیاهی می بینی

۱. و آنان را می بینی که به تومی نگرند در حالی که نمی بینند. (سوره الاعراف، آیه ۱۹۸) (م)

«وَأِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» و اگر آنها را به هدایت فراخوانید سخنانتان را نمی شنوند و آنها را می بینی که به تومی نگرند در حالی که نمی بینند.

۲. از طرف خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمد. (سوره المانده، آیه ۱۵) (م)

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» ای اهل کتاب! پیامبر ما که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد به سوی شما آمد و از بسیاری از آن صرف نظر می نماید. از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

۳. و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند. (سوره الاعراف، آیه ۱۵۷) (م)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ

بر کاغذ سفید، بدان که کاغذ و مداد و سطرها نور نیستند، پس «الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ» کدام است؟

(۳) خلق از محمد صورتی و تنی و شخصی دیدند، و بشر و بشریتی به بینندگان می نمودند که «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۱ تا ایشان درین مقام گفتند که «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۲ اما او را با بصیرت و حقیقت نمودند تا به جان و دل، حقیقت او بدیدند. بعضی گفتند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ»^۳ بعضی گفتند: «اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا مِنْ صَحْبَةِ مُحَمَّدٍ»^۴ و قومی گفتند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ»^۵ اگر در این حالت و درین مقام ولایت، او را

الْمُنْكَرُ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» همانها که از فرستاده پیامبرامی پیروی می کنند پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، اشیاء پاکیزه را برای آنان حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

۱. قرآن کلام خداست و خلق شده نیست.

۲. بگو من بشری هستم مثل شما که به من وحی می شود. (سوره الکهف، آیه ۱۱۰) (م)
«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ ۚ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» بگو من بشری هستم مثل شما که به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۳. و گفتند چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود. (سوره الفرقان، آیه ۷) (م)
«وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا» و گفتند چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای برا او نازل نشده که همراه وی مردم را اندازد کند؟

۴. خداوند ما را از امت محمد قرار ده.

۵. خداوند ما را از صحبت محمد محروم مکن

۶. خداوند شفاعت محمد را نصیب ما بگردان

بشر خوانند و یا وی را بشر دانند، کافر شوند. برخوان: «وَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهُدُونَنَا فَكَفَرُوا»^۱ تا وی بیان کرد که «لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ»^۲

(۴) و حقیقت قرآن که صفت مقدس است، مقرون و منوط دل‌های انبیا و اهل ولایت است که حیات این فرقت بدان آمد. آن در کتاب نیست و هم در کتاب می‌طلب. «مَا بَيْنَ الدِّفْتَيْنِ كَلَامُ اللَّهِ»^۳ هر دو طرف گرفته است. اما طالبان قرآن را در کتاب بدیشان نموده‌اند که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبْطَنَهُ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»^۴ گفت. هر آیتی را از قرآن ظاهری هست، و پس از ظاهر باطنی تا هفت باطن. گیرم که تفسیر ظاهر را کسی مدرک شود، اما تفسیرهای باطن را که دانست و که دید؟ و جای دیگر گفت که «أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ كُلُّهَا شَافٍ كَافٍ»^۵ عروس جمال قرآن، چون خود را باهل قرآن نماید، به هفت صورت اثر بینند و همه صورت‌ها با اشفاف تمام. مگر که از اینجا گفت: «أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ»^۶ که چون مَقْرئ بکتاب «وَعنده ام

۱. و گفتند آیا بشری می‌خواهد ما را هدایت کند؟ پس کافر شدند. (سوره التَّغَايُنِ، آیه ۶) (م)
 ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهُدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلایل روشن به سراغشان می‌آمدند ولی آنها گفتند آیا بشری می‌خواهد ما را هدایت کند؟ پس کافر شدند و روی برگرداندند و خدا بی‌نیاز بود و خدا غنی و شایسته ستایش است.

۲. من مانند شما نیستم (حدیث نبوی از پیامبر (ص)، بحار الانوار، طبع جدید ج ۱۶. ص ۴۰۳)
 ﴿لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ﴾ انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی» من مانند شما نیستم من در نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم او مرا اطعام می‌کند و سیراب می‌گرداند.

۳. آنچه میان دو جلد است کلام خداست.

۴. به درستی که قرآن ظاهری و باطنی دارد و باطن آن باطنی دارد تا هفت بطن (حدیث از پیامبر (ص) تفسیر صافی (مقدمه هشتم)

۵. قرآن بر هفت حرف نازل شده که همگی آنها ارزشمند و کافی است. (حدیث منقول از پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (ع))

۶. اهل قرآن اهل خدا هستند و خاص او (حدیث از پیامبر (ص))
 ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلِينَ مِنَ النَّاسِ﴾ قیل من هم یا رسول الله؟ قال: أهل القرآن، هم أهل الله و خاصته» همانا خداوند